



وظایف مؤمنین از نگاه نهج البلاغه

در نهج البلاغه می‌توان مولفه‌های گوناگونی را یافت که از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام پیرامون وظایف مهم مؤمنین اشاره دارد. در تحقیق حاضر از میان خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها به این وظایف اشاره نموده و آن‌ها را به وظایف فردی، عبادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تقسیم کرده‌ایم.

وظایف فردی

۱. عدم تبعیت از هوی و هوس

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ، وَطُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَأَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخِرَةَ؛

ای مردم، دو چیز است که بیش از هر موضوع دیگر از گرفتاری شما به آن‌ها نگران و بیمناکم: یکی تبعیت از هوی و هوس و دیگر آرزوی دور و دراز، زیرا پیروی از هوس‌ها مانع - اجرا و عمل به - حق می‌شود و آرزوهای دراز، آخرت را به فراموشی می‌سپارد».

«هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٌّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْجَرِيُّ... أَمَرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ... وَوَأَمَرَ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَيُزْعِمَهَا عِنْدَ الْجَمْحَاتِ فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَزَمَ اللَّهُ

فتملک الاختیار و لن تحکم ذلک من نفسک حتی تکثر همومک بذکر المعاد الی ربک.

باد دماغت را فرو بنشان حدت و شدت و قدرت دست و تیزی زبانت را در اختیار خود گیر و برای جلوگیری از این کار مخصوصاً توجه به زبانت داشته باش که [سخنی بدون فکر نگوئی] و نیز در به کار بستن قدرت تاخیر انداز تا خشمت فرو نشیند و مالک خویشتن گردی هرگز حاکم بر خویشتن نخواهی بود جز این که فراوان به یاد قیامت و بازگشت بسوی پروردگار باشی.^۸

۷. همراهی با خوبان و پرهیز از بدان

«قارن اهل الخیر تکن منهم، و باین اهل الشر تبین عنهم، به نیکوکاران نزدیک شو که از آنان خواهی شد. اهل شر و بدی دور شو تا از آن‌ها برکنار باشی.»^۹

۸. استفاده از فرصت

«بدر الفرصه قبل ان تکون غصه. پیش از آن که فرصت از دست برود و مایه اندوهت گردد آن را غنیمت بشمار.»^{۱۰}

وظایف عبادی

۱. اطاعت از خدا

«فانی اوصیک بتقوی الله ای بنی ولزوم امره، و عماره قلبک بذکره، والاعتصام بحبله و ای سبب اوثق من سبب بینک و بین الله ان انت اخذت به.

تو را به تقوا و التزام به فرمان خدا آباد کردن قلب و روح با ذکر او و چنگ زدن به ریسمان الهی توصیه می‌کنم و چه وسیله‌ای می‌تواند مطمئن‌تر از رابطه‌ای که بین تو و خدا است اگر به آن چنگ زنی باشد؟»^{۱۱}

۲. پناه بردن به خدا

«فان اشکل علیک شیء من ذلک فاحمله علی جهالتک فانک اول ما خلقت به جاهلا ثم علمت، و ما اکثر ما تجهل من الامر و یتخیر فیه رایک، و یصل فیه بصرک ثم تبصره بعد ذلک فاعتصم بالذی خلقتک ورزقک و سواک، و لیکن له تعبدک، و الیه رغبتک، و منه شفقتک.

گاه نعمت و گاه ابتلاء و پاداش در رستخیز با آن چه که او بخواهد و تو نمی‌دانی. اگر درباره جهان و حوادث آن مشکل و بغرنجی برای تو پیش آمد آن را بر نادانی خود حمل کن زیرا تو در نخست جاهل و نادان آفریده شدی و سپس عالم و آگاه گردیدی و چه بسیار است آن چه را که نمی‌دانی و فکرت در آن سرگردان و چشم‌ت در آن گمراه می‌گردد اما پس از مدتی آن را می‌بینی بنابراین به آن کس که تو را آفریده و روزیت داده و آن چه لازمه خلقت بوده به تو بخشیده پناه ببر و پرستش تو ویژه او باشد میل و رغبتت به سوی او و تنها از او بت‌رس.»^{۱۲}

۳. ارتباط با خداوند

«ثم أمور من امورک لابد لک من مباشرتها... و اجعل لنفسک فیما بینک و بین الله أفضل تلک المواقیت و اجزل تلک الأقسام و ان کانت

...فاملک هواک و شخ بنفسک عما لا یحل لک فان الشخ بالنفس الإیصاف منها فیما احبت او کرهت.

این فرمانی است که بنده خدا، علی‌امیرالمؤمنین به مالک اشتر می‌دهد... او را به تقوا فرمان می‌دهد... از او می‌خواهد خواسته‌های نفسانی خویش را در هم شکند و به هنگام وسوسه‌ها خویشتن‌دار باشد، زیرا نفس همواره انسان را به بدی و می‌دارد، مگر آن که رحمت الهی شامل حال او شود... زمام هوای نفسانی خود را در دست گیر و از آن چه برایت حلال نیست، بخل بوزر، زیرا این بخل، در آن چه نفس دوست یا ناخوش می‌دارد، راه انصاف است.»^۲

«و لن تحکم ذلک من نفسک حتی تکثر همومک بذکر المعاد الی ربک.

هرگز نخواهی توانست زمامدار نفس خویش باشی، مگر این که بسیار به یاد قیامت و بازگشت به سوی پروردگارت باشی.»^۲

۲. اجتناب از رفاه طلبی

«وَ اللهُ مُسْتَأْدِبُكُمْ شُكْرَهُ وَ مُؤْتِكُمْ أَمْرَهُ، وَ مُمְهِلُكُمْ فِي مَضْمَارِ مَخْلُودٍ، لِتَنْتَازِعُوا سَبَقَهُ، فَشَدُّوا عَقْدَ الْمَآزِرِ، وَ اطَّوُّوا فَضُولَ الْخَوَاصِرِ، وَ لَا تَجْتَمِعُ عَزِيمَتُهُ وَ وَّلِيَّتُهُ مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعِزَائِمِ الْيَوْمِ، وَ أَمَحَى الظُّلْمَ لِتَذَاكِيرِ الْهَمِّ؛ خدای تبارک و تعالی ادای شکر خویش را از شما طلبیده است و وارث امر خود قرارتان داده است.

او شما را در میدان زندگی فرصت تمرین و آزمایش داده است تا از یکدیگر گوی سبقت برابید، پس کمربندها را محکم ببندید شکم‌ها را از طعام افزون تهی نگه دارید، بدانید که هرگز عزم استوار با سوز چرانی قابل جمع نیست! چه بسیار خواب شبانه، که اراده‌های روز را در هم می‌شکند و چه بسیار سیاهی‌ها و تاریکی‌های گونه‌گون - که بریادآوری و توجه به اهداف پرده می‌پوشد.»^۲

۳. پرهیز از زراندوزی

«یا ابن آدم ما کسبت فوق قوتک فانت فیه خازن لغيرک. ای فرزند آدم، آن چه را که بیش از نیاز خود فراهم کنی، برای دیگران انداخته‌ای.»^۵

۴. کنترل زبان

«اللِّسَانُ سَبْعُ اِنْ خُلِيَ عَنْهُ عَقْرٌ. زبان تربیت نشده، درنده‌ای است که اگر رهایش کنی می‌گزد.»^۶

۵. بزرگ منشی

«اکرم نفسک عن کل دنیه و ان ساقطت الی الرغائب فانک لن تعترض بما تبذل من نفسک عوضا و لاتکن عبد غیرک وقد جعلک الله حرا. بزرگوarter از آن باش که به پستی تن دهی هرچند تو را به مقصود رساند، زیرا نمی‌توانی در برابر آن چه از آبرو و شخصیت در این راه از دست می‌دهی بهایی به دست آوری، و بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.»^۷

۶. پرهیز از خشم و غرور

«املک حمیه انفک، و سوره، حدک، و سطوه یدک و غرب لسانک، و احترس من کل ذلک بکف الباده و تاخیر السطوه، حتی یسکن غضبک



كلها لله اذا صلحت فيها النية و سلمت منها الرعية.

نیز بر عهده تو کارهاست که خود باید انجام دهی. برای آن چه میان تو و خداست، نیکوترین اوقات و بهترین ساعات را بگذار، هر چند همه کارها در همه وقت برای خداست، اگر نیت درست باشد و رعیت را از آن آسایش بود.^{۱۳}

۴. ترس از خدا

«يَا ابْنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبِّكَ سُبْحَانَهُ يَتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاخْذِرْهُ.»

ای فرزند آدم! زمانی که خدا را می‌بینی که انواع نعمت‌ها را به تو می‌رساند تو در حالی که معصیت کاری، بترس.^{۱۴}

۵. تمسک به قرآن

«و تمسک بحبل القرآن و استنصحه، و احل حلاله، و حرم حرامه و صدق بما سلف من الحق، و اعتبر بما مضى من الدنيا لما بقى منها.»

به ریسمان قرآن چنگ زن و از آن اندرز بخواه حلالش را حلال بشمر و حرامش را حرام آنچه از حقایق زندگی پیشینیان در قرآن آمده است تصدیق کن [از حوادث] گذشته دنیا برای باقیمانده آن عبرت گیر.^{۱۵}

۶. آخرت‌گرایی

«و اعلم... انما خلقت لالاخره لا للدنيا، و للفناء لا للبقاء و للموت لا للحياه و انك فى قلعه و دار بلغه و طريق الى الاخره و انك طريق الموت الذى لا ينجو منه هاربه و لا يقوته طالبه و لا بد انه مدر كه فكن منه على حذر ان بدركك و انت على حال سيئه قد كنت تحدث نفسك منها بالتوبه فيحول بينك و بين ذلك، فاذا انت قد اهلكت نفسك ذكر الموت يا بنى اكثر من ذكر الموت، و ذكر ما تهجم عليه، و تقضى بعد الموت اليه حتى ياتيك و قد اخذت منه حذرک و شدت له ازرك و لا ياتيک بخته فيبهرک.»

بدان تو برای آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا برای فنا نه بقای در این جهان برای مرگ نه برای زندگی [و بدان] که تو در منزلی قرار داری که هر آن ممکن است از آن کوچ کنی در منزلی که باید زاد و توشه از آن برگیری تو در طریق آخرتی تو در طریق مرگی همان مرگی که هرگز فرار کننده از آن نجات نمی‌یابد. و از دست جوینده‌اش بیرون نمی‌رود و سرانجام او را می‌گیرد. بنابراین از مرگ بر حذر باش نکند زمانی تو را به چنگ آورد که در حال بدی باشی و تو بیشتر با خود می‌گفتی که از این حال توبه خواهی کرد اما او میان تو و توبه‌ات حائل می‌گردد و این جا است که تو خویشتن را به هلاکت انداخته‌ای. یاد مرگ پسر بسیار به یاد مرگ باش و به یاد آن چه به سوی آن می‌روی و پس از مرگ در آن قرار می‌گیری تا این که هنگامی که مرگ به نزد تو آید تو خود را از هر جهت مهیا کرده باشی. نیروی خویش را تقویت و دامن همت بر کمر زده و آماده باشی نکند ناگهان بر تو وارد شود و مغلوبت سازد.^{۱۶}

۷. پرهیز از دنیاگرایی

«فِيَانِ الدُّنْيَا أَذْبَرَتْ، وَأَذْنَبَتْ بَوْدَاعِ، وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ وَأَشْرَفَتْ بِاطْلَاعِ، أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ، وَعَدَا السَّبَّاقِ، وَالسَّبْقَةَ الْجَنَّةُ، وَالغَايَةَ النَّارُ؛

اینک دنیا روی گردانده است و وداع می‌کند و آخرت روی آورده است و طلایه‌های آن نمایان شده است.

هشدار! که امروز زمان تمرین و آزمایش است و فردا هنگام مسابقه، مسابقه‌ای که بردش بهشت است و باخت آن، آتش.^{۱۷}
«فِيَانِ الْغَايَةِ أَمَامَكُمْ، وَإِنَّ وَّرَاءَكُمْ السَّاعَةَ تَخْدُوكُمْ، تَخَفُّوْا تَلْحَقُوْا، فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوْلِيكُمْ آخِرُكُمْ؛»

پایان راه فرا روی شماست و قیامت از پشت سر، شما را به پیش می‌راند. سبکیار شوید تا به بیست‌تازان ببینید، چرا که اولین‌های این کاروان، آخرین نفرهایش را انتظار می‌برد.^{۱۸}

۸. احترام گذاشتن به حدود احکام الهی :

«إِنَّ اللَّهَ أَفْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَ حَدَّ لَكُمْ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوْهَا وَ نَهَاكُمْ عَنِ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوْهَا وَ سَكَتَ لَكُمْ عَنِ أَشْيَاءَ وَ لَمْ يَدْعُهَا نِسْيَانًا فَلَا تَنْكَلُوهَا.»

همانا خدا واجباتی را بر شما لازم شمرده، آن‌ها را تباہ نکنید و حدودی برای شما معین فرموده، اما از آن‌ها تجاوز نکنید و از چیزهایی نپس فرمود، حرکت آن را نگاه دارید و نسبت به چیزهایی سکوت فرمود نه از روی فراموشی. پس خود را درباره‌ی آن‌ها به رنج و زحمت دچار نسازی.^{۱۹}

۹. تقوا

«اعلموا عبدالله ان التقوى دار حصن عزيز.»

بدانید ای بندگان خدا، تقوا دژی مستحکم و غیرقابل نفوذ است.^{۲۰}

«و اتق الله فى كل صباح و مساء و خَفَّ علي نفسك الدنيا الغرور و لا تأمنها على حال... فكن لنفسك مانعاً رادعاً و لنزوتك عند الحفيظة واقماً قامعاً.»

هر صبح و شام خداترس باش و از دنیای فریبنده بر نفس خویش بترس و در هیچ حال از آن ایمن مباش... محافظ و مانع نفس خویش از هوای نفسانی باش و به هنگام خشم و غضب، شکننده نفس خویش و غالب باش.^{۲۱}

۱۰. ژرف‌نگری در دین

«إِيْتَأَسَّ صَغِيرُكُمْ بِكَبِيرِكُمْ، وَإِيْتَأَفَّ كَبِيرُكُمْ بِصَغِيرِكُمْ؛ وَلَا تَكُونُوا كَجِفَاهِ الْجَاهِلِيَّةِ: لَا فِي الدِّينِ يَنْتَفِهُونَ، وَلَا عَنِ اللَّهِ يَعْقلُونَ؛ كَقَبْضِ بَيْضِ فِي إِدَاخٍ يَكُونُ كَسُرِّهَا وَزَّرًا، وَيُخْرَجُ جِضَانُهَا شَرًّا؛»

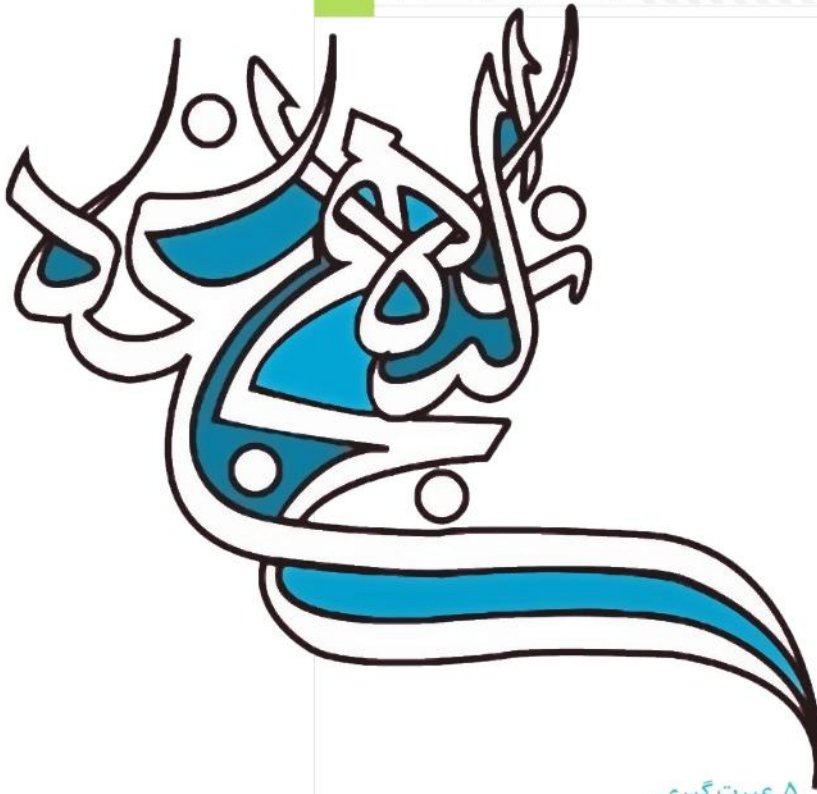
می‌باید کوچک‌ترانتان از بزرگ‌ترانتان الگو گیرند و بزرگ‌تران نیز با کوچک‌تران مهربان باشند و هم چون جفایشگان جاهلیت نباشید که نه در دین ژرف می‌نگرند و نه از خداوند اندیشه‌ای درست دارند، چونان تخمی مرموز در لانه مرغان، که شکستنش وبال است و اگر بماند چه بسا از درونش شری برون آید.^{۲۲}

وظایف فرهنگی و اجتماعی

۱. حق‌گرایی

«وَلَا تَطْلُوهَا بِئِ اسْتِثْقَالًا فَيُحَقِّقُ قِيلَ لِي، وَلَا اِتِّمَاسًا إِعْظَامَ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مِّنْ اسْتِثْقَالِ الْحَقِّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوَالَعَدْلُ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ، كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلُ





بزرگوارتر از آن باش
که به پستی تن دهی
هر چند تو را به مقصود
رساند، زیرا نمی توانی
در برابر آن چه از آبرو
و شخصیت در این
راه از دست می دهی
بهبایی به دست آوری،
و بنده دیگری مباش
که خداوند تو را آزاد
آفریده است.

عَلَيْهِ فَلَا تَكْفُرُوا عَنْ مَقَالِهِ بِحَقِّ، أَوْ مَشُورَهُ بِعَدْلٍ... فَإِنَّمَا أَنَا
وَأَنْتُمْ عبيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ؛ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا
تَمْلِكُ مِن أَنْفُسِنَا؛

و چنین مپندارید که اگر با من سخن حقی گفته شود
مرا گران می آید و نیز گمان مبرید که من خواهان
بزرگداشت خویش - تملق - هستم زیرا آن که از شنیدن
حق و یا از پیشنهاد عدالت احساس سنگینی کند، عمل
به آن دو، برایش سنگین تر خواهد بود. پس، از گفتن
سخن حق و ارائه نظر عدل دریغ نکنید... واقعیت این
است که من و شما همگی بندگان پروردگاری هستیم
که جز او خدایی نیست و او بیش از آن چه ما نسبت به
خود مالکیم بر ما تملک دارد»^{۳۳}

۲. غایت گرایی

الْعَمَلُ الْعَمَلُ، ثُمَّ النَّهَايَةُ النَّهَايَةُ، وَالْإِسْتِقَامَةُ الْأَسْتِقَامَةُ،
ثُمَّ الصَّبْرُ الصَّبْرُ، وَالْوَرَعُ الْوَرَعُ إِنَّ لَكُمْ نَهَايَةً فَأَنْتَهُوْا إِلَى
نَهَايَتِكُمْ، وَإِنَّ لَكُمْ عِلْمًا فَاهْتَدُوا بِعَلْمِكُمْ، وَإِنَّ لِلْأَسْلَامِ
غَايَةً فَأَنْتَهُوْا إِلَى غَايَتِهِ.

عمل، عمل! پس از آن عاقبت، عاقبت! و نیز استقامت،
استقامت! و سب صبر، صبر! و پارسایی، پارسایی!
بی گمان هر یک از شما را نهایت و هدفی معین است،
پس راه خود به آخر برید. و بی تردید برای شما پرچم
و نشانی است، به دنبال پرچم خویش هدایت جویید،
اسلام را نیز غایت و هدفی است، شما باید به سوی آن
هدف نهایی به پیش روید»^{۳۴}

۳. تکلیف گرایی

«فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، وَفِرُوا إِلَى اللَّهِ مِنْ اللَّهِ وَامْضُوا فِي
الَّذِي نَهَجْتُمْ لَكُمْ، وَ قَوْمُوا بِمَا عَصَبَهُ بِكُمْ فَعَلَى ضَامِنٍ
لِفَلْجِكُمْ أَجَلًا، ان لِم تَمْنَحُوهُ عَاجِلًا.

ای بندگان خدا از خدا بترسید و از خدا به سوی خدا فرار
کنید [از غضبش به سوی رحمتش] و از راهی که به
سوی شما گشوده بروید و به آن چه از وظائف برای شما
تعیین کرده است قیام نمائید اگر چنین کنید علی ضامن
پیروزی شما است و اگر امروز به آن نرسید در آینده به
آن خواهید رسید»^{۳۵}

۴. مسئولیت پذیری

وَإِنَّ عَمَلَك لَيْسَ لَكَ بِطَعْمِهِ وَلَكِنَّهُ فِيمُنْفِكَ أَمَانَةٌ، وَأَنْتَ
مُسْتَرْعَى لِمَنْ فَوْقَكَ. لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَاتَ فِي رَعِيَّتِهِ، وَلَا
تُخَاطِرُ إِلَّا بِوَيْثِقِهِ؛

بی گمان کاری که به تو سپرده شده است، لقمه ای چرب
نیست، بلکه بار امانتی برگردن تو است که در حفظ آن
باید در برابر ما فوق خودت پاسخگو باشی. تو را نرسد که
درباره مردم، خود سرانه تصمیم بگیری و یا بدون مجوز
و پشتوانه اطمینان بخشی به کارهای خطیر اقدام کنی»^{۳۶}

۵. عبرت گیری

«حی قلبک بالموعظه، وامته بالزهاده، وقوه بالیقین،
ونوره بالحکمه وذلله بذكر الموت، وقرره بالفناء وبصره
فجائع الدنيا وحذره صوله الدهر وفحش تقلب اللیالی
والایام واعرض علیه اخبار الماضین و ذکره بما اصاب من
کان قبلک من الاولین و صر فی دیارهم و آثارهم،
فالنظر فیما فعلوا وعمما انتقلوا واین حلوا و نزلوا فانک
تجدهم قد انتقلوا عن الاحبه و حلوا دیار الغریبه و کانک
عن قلیل قد صرت کاحد هم.

قلبت را با موعظه و اندرز زنده کن [و هوای نفست را]
با زهد و بی اعتنائی بمیران دل را با یقین نیرومند ساز و
با حکمت و دانش نورانی نما و با یاد مرگ رام کن و آن
را به اقرار به فناء دنیا وادار و با نشان دادن فجایع دنیا او
را بصیر گردان و از حملات روزگار و زشتی های گردش
شب و روز بر حذرش دار اخبار گذشتگان را بر او عرضه
نما و آن چه را که به پیشینیان رسیده است یادآوریش
کن در دیار و آثار مخروبه آن ها گردش نما و درست بنگر
آن ها چه کرده اند بین از کجا منتقل شده اند و در کجا
فرود آمده اند خواهی دید از میان دوستان منتقل شده و
به دیار غربت بار انداخته اند گویا طولی نکشد که تو هم
یکی از آن ها خواهی بود»^{۳۷}

۶. تجربه اندوزی

«عرض علیه اخبار الماضین و ذکره بما اصاب من کان
قبلک من الاولین و سر فی دیارهم و آثارهم فانظر فیما



فعلوا و عما انتقلوا و این حلوا و نزلوا. اخبار گذشتگان را بر قلبت عرضه کن و آن چه را که به پیشینیان رسیده به یاد آر، در دیوار و آثار مخروبه آن‌ها گردش کن و درست بنگر آن‌ها چه کرده‌اند. ببین از کجا منتقل شده‌اند و در کجا فرود آمده‌اند.»^{۲۸}

۷. موقعیت شناسی

«و ایاک و العجله بالامور قبل اوانها، او التسقط فیها عند امکائها او اللجاجه فیها اذا تنکرت او الوهن عنها اذا استوضحت فضع کل امر موضعه، و اوقع کل امر موقعه.

از عجله در مورد کارهایی که وقتشان نرسیده یا سستی در کارهایی که امکان عمل آن فراهم شده یا لجاجت در اموری که مبهم است یا سستی در کارها هنگامی که واضح و روشن است برحذر باش و هر امری را در جای خویش و هر کاری را به موقع خود انجام ده.»^{۲۹}

۸. بصیرت

«إِنَّ الْفَتْنَ إِذَا أَقْبَلَتْ سَبَّهَتْ، وَإِذَا أُدْبِرَتْ تَبَّهَتْ؛ يُنْكَرُنْ مُقْبِلَاتٍ، وَتُعْرِفُنْ مُدْبِرَاتٍ، يَحْمَنُ حَوْمَ الرِّيَّاحِ، يُصِبْنَ بَلْدًا وَيُخْطِئْنَ بَلْدًا؛ بی گمان، فتنه‌ها چون روی می‌آورند فضا را به شبهه می‌آیند (فضا را مشتبه می‌کنند) و چون پشت می‌کنند، آگاهی می‌بخشند. بهنگام روی آوردن - در آغاز - ناشناخته‌اند، اما به گاه رفتن - و بروز آثار - شناخته می‌شوند هجومشان گردبادی کور را می‌ماند که به شهری فرود می‌آیند و شهری دیگر را نادیده می‌گیرند.»^{۳۰}

۹. صبر و استقامت

«وخض الغمرات للحق حيث كان و تفقه فی الدین و عود نفسک التصبر علی المکروه، و نعم الخلق التصبر فی الحق. در دریای شدائد و مشکلات در راه حق هر جا که باشد فرو رو در دین تفقه کن خویشتن را بر استقامت در برابر مشکلات عادت ده که شکیبایی در راه حق از اخلاقی نیک به شمار می‌رود.»^{۳۱}

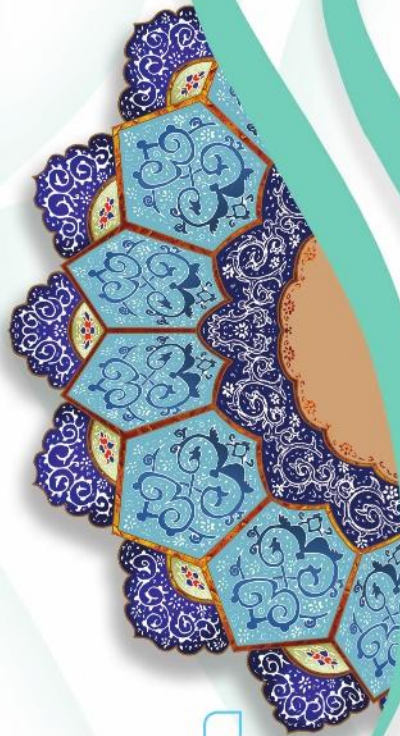
۱۰. پایداری و ثبات قدم

«تَزُولُ الْجِبَالُ وَ لَا تَزُلُّ، عَضُّ عَلَى نَاجِذِكَ، أَعْرَ اللَّهُ جُمُجُمَتَكَ، تَذُ فِي الْأَعْرَاضِ قَدَمَكَ، أَرَمَ بَيَّضَكَ أَقْصَى الْقَوْمِ، وَ عَضُّ بَصْرِكَ، وَ أَعْلَمُ أَعْنُ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.

اگر کوه‌ها متزلزل شوند، تو پایدار بمان. دندان‌ها را به هم بفشر و سرت را به عاریت به خداوند بسپار و پای‌ها، چونان میخ در زمین استوار کن و تا دورترین کرانه‌های میدان نبرد را زیر نظر گیر و صحنه‌های وحشت‌خیز را نادیده بگیر و بدان که پیروزی وعده خداوند سبحان است.»^{۳۲}

۱۱. انصاف

«جعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک، فاجب لغيرک ما تحب لنفسک و اکره له ما تکره لها و لا تظلم کما لا تحب ان تظلم و احسن کما تحب ان يحسن اليک، و استقیح من نفسک ما تستقیحه من غیرک و ارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسک و لا تقل ما لا تعلم و ان قل ما تعلم و لا تقل ما لا تحب ان یقال لک. خویشتن را معیار و مقیاس قضاوت بین خود و دیگران بگیر پس آن چه



هرگاه حاکم بودن،
موجب بزرگی و
خودپسندی تو گردد، به
بزرگی حکومت خداوند
بر خویش و قدرت او بر
خود توجه کن.

الیک بما عذب عنک من عقلک.

هرگاه حاکم بودن، موجب بزرگی و خودپسندی تو گردد، به بزرگی حکومت خداوند بر خویش و قدرت او بر خود توجه کن. تو حتی به خویش تسلط نداری. این توجه، تو را از سرکشی و می‌داری و شدت و تندری را از تو باز می‌دارد و عقل و اندیشه از دست رفته در اثر خودپسندی را به تو باز می‌گرداند.^{۲۰}

۱۶. مردم‌داری

۱۶-۱. مهربانی با مردم

«و اشعر قلبک الرحمة للرعیة و المحبة لهم و اللطف بهم و لا تكون علیهم سبعا ضاربا تغتتم اکلهم، فانهم صنفان: اما اخ لک فی الدین، او نظیر لک فی الخلق، یفرط منهم الزلل و تعرض لهم العلیل، و یؤتی علی ایدیهم فی العمد و الخطا فاعطهم من عفوک و صفحک مثل الذی تحب و ترضی ان یعطیک الله من عفوه و صفحه.

قلب خویش را نسبت به ملت خود مملو از رحمت و محبت و لطف کن و همچون حیوان درنده‌ای نسبت به آنان مباش که خوردن آنان را غنیمت شماری زیرا آن‌ها دو گروه بیش نیستند: یا برادران دینی تو و یا انسان‌هایی همچون تو. گاه از آن‌ها لغزش و خطا سرمی‌زند. ناراحتی‌هایی به آنان عارض می‌گردد به دست آنان عمدا یا بطور اشتباه کارهایی انجام می‌شود [در این موارد] از عفو و گذشت خود آن مقدار به آن‌ها عطا کن که دوست داری خداوند از عفو تو به تو عنایت کند.^{۲۱}

«وفاخفص لهم جناحک و ائن لهم جانبک.

بال‌های محبتت را برای آن‌ها بگستر و پهلوی نرمش و ملایمت را بر زمین بگذار.^{۲۲}

«و قلوب الرّجال و حشیة فمّن تألفها أقبلت علیہ.

دل‌های مردم گریزان است، به کسی روی آورند که خوشرویی کند.^{۲۳}

۱۶-۲. عفو و گذشت

«یفرط منهم الزلل و تعرض لهم العلیل و یؤتی علی ایدیهم فی العمد و الخطاء فأعطهم من عفوک و صفحک مثل الذی تحب ان یعطیک الله من عفوه و صفحه.

گاه از آن‌ها خطا و لغزشی سر می‌زند و دچار ناراحتی‌هایی می‌شوند و عمدا یا سهوا کارهایی انجام می‌دهند. به اندازه‌ای در باره آن‌ها عفو و گذشت کن که دوست داری خداوند در باره تو عفو و گذشت کند.^{۲۴}

۱۶-۳. جلب رضایت مردم

«و لیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق، و اعمها فی العدل، و اجمعها لرضی الرعیة فان سخط العامه یجحف برضی الخاصه، و ان سخط الخاصه یغتر مع رضی العامه.

باید محبوب‌ترین کارها نزد تو اموری باشند که در حق با عدالت موافق‌تر و با رضایت توده مردم هماهنگ‌تر است. چرا که خشم توده مردم خشنودی خواص را بی‌اثر می‌سازد اما ناخشنودی خاصان با رضایت عموم جبران‌پذیر است.^{۲۵}

۱۶-۴. مدارا با مردم

«و اکظم الغیظ و تجاوز عند المقدره و احلم عند الغضب و اصفح مع الدوله تکن لک العاقبه.

خشم‌ت را فرو خور به هنگام قدرت گذشت پیشه کن و هنگام خشم

را که برای خود دوست می‌داری برای دیگران دوست دار و آن چه را که برای خود نمی‌پسندی بر دیگران نیز می‌پسند ستم مکن همان‌گونه که دوست نداری به تو ستم شود. نیکی کن همان‌طور که دوست داری نسبت به تو نیکی کنند برای خویشتن چیزی را زشت بدان که همان را برای دیگری قبیح می‌شماری به همان چیز برای مردم راضی باش که برای خود می‌پسندی آن چه نمی‌دانی مگو اگر چه آن چه می‌دانی بسیار اندک است و آن چه را که دوست نداری به تو بگویند به دیگران نیز مگو.^{۲۶}

۱۲. پرهیز از خودمحوری

«مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَکَ وَ مَنْ سَاوَرَ الرِّجَالَ سَارَ کَهَا فِی عُقُولِهَا.

هر کس خود رأی شد به هلاکت رسیده، و هر کس با دیگران مشورت کرد، در عقل‌های آنان شریک شد.^{۲۷}

«وَمَنْ اسْتَقْبَلَ وَجْهَ الْأَرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا.

آن کس که از افکار و آراء گوناگون استقبال کند، صحیح را از خطا خوب شناسد.^{۲۸}

۱۳. بهره‌گیری از علما و نخبگان

«و اکثر مدارس العلماء، و مناقشه الحكماء، فی تثبیت ما صلح علیه امر بلادک، و اقامه ما استقام به الناس قلبک.

با دانشمندان زیاد به گفتگو بنشین و با حکماء و اندیشمندان نیز بسیار به بحث بپرداز این گفتگوها و بحث‌ها باید درباره اموری باشد که به وسیله آن وضع کشور را اصلاح می‌کند و آن چه موجب قوام کار مردم پیش از تو بود.^{۲۹}

۱۴. ساده‌زیستی

«فاتق الله ...و لتکف اقراصک لیكون من النار خلاصک...»

از خدا بترس و به قرص نانی اکتفا کن، تا از آتش جهنم بزهی.^{۳۰}

«و ان الله فرض علی ائمة العدل ان یقدروا انفسهم بضعة الناس کیلا یتبّع بالفقیر فقره.

خداوند بر پیشوایان عدل واجب گرداند بر خود سخت گیرند و همچون طبقه ضعیف مردم باشند، تا ناملایمات فقر، به فقیر فشار نیآورد و او را هلاک نکند.^{۳۱}

۱۵. پرهیز از ریاست طلبی

«فأعطهم من عفوک و صفحک مثل الذی تحب و ترضی ان یعطیک الله من عفوه و صفحه ...و لا تسرعنّ الی بادرة وجدت منها مندوحة و لا تقولنّ ائی مؤمرّ أمر فاطاع فإنّ ذلک ادغال فی القلب و منهکة للذین و تقرب من الغیر.

در موارد خطا و لغزش [آن قدر عفو و گذشت پیشه گیر] که دوست داری به همان مقدار از عفو و گذشت خداوند برخوردار شوی و به سرعت به کاری که راه چاره دارد، مشغول نشو و به آن فرمان مده و مگو: من حاکم هستم و فرمان می‌دهم و باید اطاعت شوم، زیرا این روحیه، باعث فساد قلب و ناپودی دین و زوال حکومت می‌شود.^{۳۲}

«و اذا أخذت لک ما انت فیہ من سلطانک اُبهة أو مخیلة فانظر الی عظم مُلک الله فوقک و قدرته منک علی ما لا تقدر علیه من نفسک فإنّ ذلک یطامنّ الیک من طماحک و یکف عنک من غریبک و یفیء



فیهم و اجعل لهم قسماً من بیت مالک... فلا یسئلنک عنہم بطرفانک لا تعذر بتضییعک التافہ لإحکامک الکثیر المهم.

خدا را! خدا را! در طبقه فرودین از مردم؛ آنان که راه چاره ندانند و از درویشان و نیازمندان و بینویان و از بیماری بر جای ماندگانند... برای خدا حقی از خود را که به آنان اختصاص داده و نگرهبانی آن را به عهدهات نهاده پاس دار... پس میباید فرو رفتن در نعمت، از پرداختن به آنان بازت دارد که ضایع گذاشتن کاری خرد به خاطر استوار کردن کاری بزرگ و مهم، عذری برایت نیارد»^{۵۱}.

وظایف سیاسی

۱. ولایت پذیری

۱-۱. پیروی گام به گام:

«نظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم، واتبعوا اثرهم، فلن یخرجوکم من هدی، ولن یتبدوکم فی ردی، فان لبسوا فالبدوا، وان نهضوا فانهضوا. ولا تسبقوهم ففضلوا، ولا تتأخروا عنهم فتهلکوا.

خاندان پیامبرتان را به دقت بنگرید و خود را به همسویی با آنان ملزم کنید و گام به گام از آنان پیروی کنید، زیرا که آنان هرگز از راه هدایت بیرونشان نمی کنند و دیگر بار به پر نگاه جاهلیت شما را نمی افکنند. پس اگر نشستند، همراه آنان بنشینید و اگر برخاستند با نهضتشان هماهنگ شوید، نه بر آنان پیشی بگیرید که به گمراهی درافتید و نه از آنان واپس مانید که هلاک شوید»^{۵۲}.

۱-۲. اطاعت محض

«یها الناس ان لی علیکم حقا، و لکم علی حق: فاما حکم علی فالنصیحه لکم، و توفیر فیکم علیکم و تعلیمکم کیلا تجهلوا و تادیبکم کیما تعلموا و اما حقی علیکم فالوفاء بالبیعة و النصیحه فی المشهد و المغیب و الاجابه حین ادعوکم، و الطاعة حین امرکم.

ای مردم مرا بر شما و شما را بر من حقی است اما حق شما بر من آن است که از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت المال شما را در راه شما صرف کنم و شما را تعلیم دهم تا از جهل و نادانی نجات یابید و تربیتتان کنم تا فراگیرید. و اما حق من بر شما این است که در بیعت خویش با من وفادار باشید و در آشکارا و نهان خیرخواهی را از دست ندهید. هر وقت شما را بخوانم اجابت نمائید و هر گاه فرمان دادم اطاعت کنید»^{۵۳}.

۱-۳. اجابت بی درنگ:

«و اما حقی علیکم، فالوفاء بالبیعة، و النصیحة فی الیهشد و المغیب، و اجابة حین ادعوکم، و الطاعة حین امرکم، و اما حق من بر شما آن است که در پیمان خود نسبت به ولی امر وفادار باشید، و در کاستی ها و ناهمگونی ها که أحياناً پیش می آید، خالصانه پیش قدم شوید، در حضور و غیاب دولتمردان در رفع و تذکر دادن به مسؤولین مربوط بکوشید و دستورات صادره را در تمامی ابعاد سیاستگذاری دولت، با جان و دل پذیرا باشید. و هر گاه - در پیش آمدها - فرا خوانده شوید، بی درنگ اجابت کنید»^{۵۴}.

۱-۴. ولایت امام در ادامه ولایت خداوند

«و اذد إلى الله و رسوله ما یضلعک من الخطوب و یشتبہ علیک من الامور فقد قال الله تعالی لقوم أحب اشداهم: یا ایها الذین آمنوا اطعوا الله

بردار. آن گاه که حکومت در دست تو است عفو و مدارا کن تا عاقبت خوب برای تو باشد»^{۴۶}.

۵-۱۶. دوستی با مردم

«حمل نفسک من اخیک عند صرمه علی الصلہ و عند صدوده علی اللطف و المقاربه و عند جموده علی البذل و عند تباعده علی الدنو، و عند شدته علی اللین و عند جرمه علی العذر حتی کانک له عبد و کانه ذو نعمه علیک.

در برابر برادرت این مطالب را بر خود تحمل کن: به هنگام قطع رابطه از ناحیه او تو پیوند نما و هنگام قهر و دوریش لطف و نزدیکی. در برابر بخلش بذل و بخشش. و در زمان دوریش نزدیکی به هنگام سخت گیریش نرمش. به هنگام جرمش قبول عذر. آن چنان که گویا تو بنده او هستی. و او صاحب نعمت تو است»^{۴۷}.

۶-۱۶. عیب پوشی از مردم

«فان فی الناس عیوبا، الوالی احق من سترها فلا تکشفن عما غاب عنک منها فانما علیک تطهیر ما ظهر لک و الله یحکم علی ما غاب عنک فانستر العورة ما استطعت یستر الله منک ما تحب ستره من رعیتک.

در مردم عیبی وجود دارد که حاکم سزاوارترین فردی است که باید در پوشاندن آن ها بکوشد. در صدد مباح کارهای پنهانی آن ها را بفهمی، زیرا تنها وظیفه داری در اصلاح آن چه برایت آشکار می شود، بکوشی و در موارد مخفی خداوند حکم می کند. تا می توانی عیوب را ببوشان، تا خداوند عیبی را که دوست داری از مردم مخفی بماند، ببوشاند»^{۴۸}.

۷-۱۶. رعایت عدالت و انصاف

«و أس بینهم فی اللحظة و النظرة و الاشارة و التحیة حتی لا یطمع العظماء فی حیفک و لا ییأس الضعفاء من عدلک. با همگان یکسان رفتار کن، گاهی که گوشه چشم به آنان افکنی یا خیره نگاهشان کنی، یا یکی را به اشارت خوانی یا به یکی تحیتی رسانی، تا بزرگان در تو طمع ستم [بر ناتوان نبندند و ناتوانان از عدالتت مأیوس نگردند»^{۴۹}.

«و لا یكونن المحسن و المسیء عندک بمنزلة سواء فان فی ذلک تزهداً لأهل الأحسان فی الإحسان و تدریباً لأهل الإساءة و الزم کلاً منهم ما أزم نفسه. مباد نکوکار و بدکردار در دیدات برابر آید، که آن رغبت نکوکار را در نیکی کم کند، و بدکردار را به بدی وا دارد، و در باره هر یک، آن را عهده دار باش که او بر عهده گرفت»^{۵۰}.

۸-۱۶. رسیدگی به فقرا

ثم الله الله فی الطبقة السفلی من الذین لا حيلة لهم من المساکین و المحتاجین و أهل البؤسی و الرّمنی... و اخص الله ما استحفظک من حقه





قلبست را با موعظه و اندرز
 زنده کن و اِهْوای نفس
 را با زهد و بی‌اعتنائی
 بهمیران دل را با یقین
 نیرومند ساز و با حکمت و
 دانش نورانی نما و با یاد
 مرگ رام کن و آن را
 به اقرار به فناء دنیا و ادا
 و با نشان دادن فجایع
 دنیا او را بصیر گردان
 و از حملات روزگار و
 زشتی‌های گردش شب و
 روز برحذرش دار.

او نخواهد خفت».^{۵۸}
 ۴-۲. اعتدال در دشمنی‌ها
 «مَنْ بِالْعِ فِي الْخُصُومَةِ اَنَّمْ وَ مَنْ قَصَرَ فِيهَا ظَلِمَ وَ لَا
 يَسْتَطِيعُ اَنْ يَتَّقِيَ اللهَ مَنْ خَاصَمَ. کسی که در دشمنی زیاده
 روی کند گناهکار، و آن کس که در دشمنی کوتاهی
 کند ستمکار است، و هر کس که بی‌دلیل دشمنی کند
 نمی‌تواند با تقوا باشد».^{۵۹}

۵-۲. برخورد منصفانه با دشمن
 «وَ خَذْ عَلَيَّ عِدْوِكَ بِالْفَضْلِ فَانَّهُ اَحْلَى الظَّفَرَيْنِ، با دشمن
 خود با فضل و کرم رفتار کن که در میان یکی از دو
 پیروزی شیرین‌ترین را برگزیده‌ای».^{۶۰}
 «اِذَا قَدَّرْتَ عَلَيَّ عِدْوَكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقَدْرِ
 عَلَيْهِ.»

اگر بر دشمنت دست یافتی، بخشیدن او را شکرانه پیروزی
 قرار ده».^{۶۱}

۳. جهاد

«فان الجهاد باب من ابواب الجنة، فتحه الله لخاصه
 اوليائه و هو لباس التقوى، و درع الله الحصينه، و جنته
 الوثيقه فمن تركه رغبه عنه البسه الله ثوب الذل، و شمله
 البلاء و ديت بالصغار و التماء، و ضرب على قلبه بالاسهاب
 و ادبل الحق منه بتضييع الجهاد، و سيم الخسف، و منع
 النصف استنهاض الناس.»

جهاد لباس تقوا زره محکم و سپر مطمئن خداوند است
 مردمی که از جهاد روی برگردانند خداوند لباس ذلت بر
 تن آن‌ها می‌پوشاند و بلا به آنان هجوم می‌آورد حقیر و
 ذلیل می‌شوند عقل و فهم‌شان تباه می‌گردد و به خاطر
 تضييع جهاد حق آن‌ها پایمال می‌شود و نشانه‌های ذلت
 در آن‌ها آشکار می‌گردد و از عدالت محروم می‌شوند».^{۶۲}

۴. عدم سکوت در برابر ظلم

و ما أخذ الله على العلماء أن لا يقاروا على كظة ظالم و
 لا سغب مظلوم.

خداوند از داناان پیمان گرفته - تا در صورت قدرت - در
 مقابل شکمباره ستمگران و بینوایی ستمدیدگان خموش
 نشینند».^{۶۳}

۵. امر به معروف و نهی از منکر

«وَ امر بالمعروف تكن من اهله و انكر المنكر بيدك
 و لسانك، و باين من فعله بجهدك و جاهد في الله حق
 جهاده و لا تاخذك في الله لو مه لا تم.»

امر به معروف کن تا خود اهل معروف باشی با دست و
 زبانست منکرات را انکار نما و از کسی که عمل بد انجام
 می‌دهد به سختی دوری گزین و در راه خدا تا سرحد توان
 تلاش کن و هرگز سرزنش سرزنش‌گران تو را از تلاش
 در راه خدا باز ندارد».^{۶۴}

و أطبعوا الرسول و أولى الأمر منكم فإن تنازعتم في شئ
 ء فردوه إلى الله و الرسول فالرد إلى الله، الأخذ بمحكم كتابه
 و الرد إلى الرسول، الأخذ بسنته الجامعة غير المفرقة.
 در امور سخت و مشتبه به خدا و پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌و
 آله رجوع کن. خداوند متعال به گروهی که دوست داشت
 آن‌ها را راهنمایی کند، فرمود: «بی کسانی که ایمان
 آورده‌اید از خداوند و رسول و اولی الامر اطاعت کنید و اگر
 در چیزی نزاع کردید، آن را به خدا و رسولش بازگردانید».
 بازگشت و رجوع به خداوند، تمسک به آیات محکم کتاب
 و رجوع به پیامبر، صلی‌الله‌علیه‌و آله تمسک به سنت
 جامع و قطعی اوست».^{۵۵}

۲. دشمن‌ستیزی

۲-۱. شناخت دشمن

«وَ الله ان امرا يمكن عدوه من نفسه يعرق لحمه و يهشم
 عظمه، و يفري جلده، لعظيم عجزه ضعيف ما ضمت عليه
 جوانح صدره انت فكن ذاك ان شئت فاما انا فوالله دون
 ان اعطى ذلك ضرب بالمشرقيه تطير منه فراش الهام
 و تطيح السواعد و الاقدام، و يفعل الله بعد ذلك مايشاء.
 بخدا سوگند کسی که دشمن را بر جان خویش مسلط
 گرداند که گوشتش را بخورد استخوانش را بشکند و
 پوستش را جدا سازد عجز و ناتوانی او بسیار بزرگ و قلب
 او بسیار کوچک و ناتوان است. ای شنونده اگر تو هم
 می‌خواهی در زبونی و ناتوانی مانند این چنین باشی،
 باش اما من بخدا سوگند از پای ننشینم و قبل از آن که
 به دشمن فرصت دهم با شمشیر آیدار چنان ضربه‌ای
 بر پیکر او وارد سازم که ریزه‌های استخوان سر او پردد
 و بازوها و قدم‌هایش جدا گردد پس از آن، آن چه خداوند
 خواهد می‌شود».^{۵۶}

۲-۲. برخورد سخت با دشمن

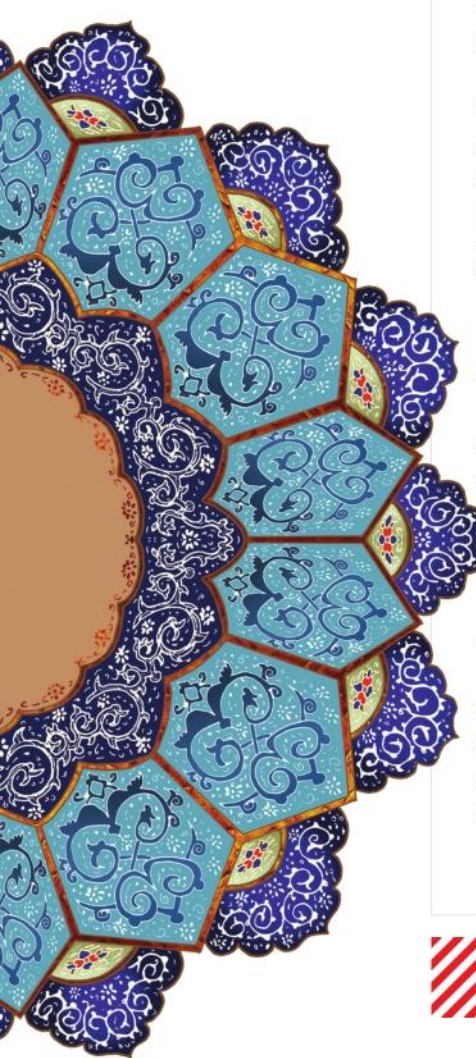
«وَ اَعْطُوا السُّيُوفَ حُقُوقَهَا، وَ وَطَّئُوا لِلْجُنُوبِ مَضَارِعَهَا، وَ اِذْ
 مُرُوا اَنْفُسَكُمْ عَلَيَّ الطُّغْيَانِ اَلْذُّعْبِيِّ وَ الصَّرْبِ الطُّلْحَفِيِّ، حَقَّ
 شمشیر هاتان را ادا کنید و پهلوهای دشمن را بر خاک
 هلاک آورید.

همواره آزمند آن باشید که نیزه‌هایتان تن‌ها را بشکافد و
 ضربت‌هایتان سخت و کشنده باشد».^{۵۷}

۲-۳. هوشیاری در برابر دشمن

«انفروا... إلى قتال عدوكم و لا تناقلوا إلى الارض فتقروا
 بالخسف و تبوؤوا بالذل و يكون نصيبكم الاخس و ان انا
 الحرب الارق و من نام لم ينم عنه.»

برای نبرد با دشمن کوچ کنید شانه از زیر بار نبرد تهی
 نکنید و سستی و تنبلی به خود راه ندهید که زیردست
 خواهید شد و تن به ذلت و خواری خواهید داد و بهره
 زندگی شما از همه پست‌تر خواهد بود برادر جنگ‌جو
 همیشه بیدار است و آن کس که بخوابد دشمن از تعقیب





بایسته‌ها و ویژگی‌های مؤمنین

در پایان ضروری است تا بایسته‌ها و ویژگی‌های مؤمنین را از منظر مولای متقیان بیان نماییم. این ویژگی‌ها، ضرورت‌هایی است که باید جامعه ارزشی و انسان‌های مؤمن به حداقل‌های آن پایبند باشند تا رشد و تعالی واقعی محقق گردد. در این مورد به خطبه متقین حضرت اشاره می‌نماییم. خطبه متقین از خطبه‌های مشهور امام علی علیه السلام است که به درخواست یکی از شیعیان به نام همام ایراد شده است. همام به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «ای امیر مؤمنان، پرهیزگاران را برای من بستانی چنان که گویی به آنان می‌نگرم». امام در پاسخ او مکثی کرد و سپس فرمود: «ای همام از خدا بترس و نیکوکار باش «که همانا خداوند با کسانی است که پرهیزگارند و آنان که نیکو گردانند»؛ (آیه ۱۲۸ سوره نحل) همام راضی نشد امام را قسم داد و باز اصرار کرد. امام علیه السلام خدا را ستود و بر او ثنا گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و آل او درود فرستاد و سپس خطبه متقین را ایراد کرد. خطبه همام یا متقین خطبه شماره ۱۹۳ نهج البلاغه است. البته در بعضی از نسخه‌های نهج البلاغه خطبه شماره ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۲ و ۲۲۱ می‌باشد.

امام علیه السلام در این خطبه به ویژگی‌هایی اشاره می‌فرماید که به برخی از این بایسته‌ها و شاخصه‌ها به اختصار اشاره می‌کنیم:

مَنْطَقُهُمُ الصَّوَابُ.

گفتارشان راست

وَمَلْبَسُهُمُ الْإِفْتِصَادُ.

لباسشان میانه‌روی

وَمَشِيئُهُمُ التَّوَّاضُعُ.

و راه رفتنشان تواضع و فروتنی است.

غَضُوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ.

چشمان خویش را از آن چه خداوند بر آنان حرام کرده فرو نهاده‌اند

وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ.

و گوش‌های خود را وقف شنیدن علم و دانشی کرده‌اند که برای آنان سودمند است

نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَلَتْ فِي الرَّخَاءِ.

حال آنان در بلا همچون حالشان در آسایش و رفاه است.

عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ.

آفریدگار در روح و جانشان بزرگ جلوه کرده

قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ.

قلب‌های آن‌ها اندوهگین

شَرُّهُمْ مَا مَوْتُهُ.

و مردم از شرشان در امان‌اند

أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ.

اندامشان لاغر

حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ.

و نیازهایشان اندک

أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ.

نفوس‌شان عقیف و پاک است

أَزَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا.

دنیا) با جلوه‌گری‌هایش (به سراغ آن‌ها آمد ولی آن‌ها فریب نخوردند و آن را نخواستند

أَسْرَتْهُمْ فَفَدَّوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا.

دنیا می‌رفت که آن‌ها را اسیر خود سازد ولی آنان به بهای جان، از اسارتش آزاد ساختند

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ.

اما شب هنگام بر پای خود (به نماز) می‌ایستند

تَالَيْنَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً.

و آیات قرآن را شمرده و با تدبر می‌خوانند

فَهُمْ خَائِنُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ.

آن‌ها قامت خود را در پیشگاه خدا خم می‌کنند) و به رکوع می‌روند

مُقْتَرِشُونَ لِجَنَابِهِمْ وَ أَكْفِيهِمْ وَ رُكْبِهِمْ وَ أَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ.

پیشانی و کف دست‌ها و سر زانو‌ها و نوک انگشتان پا را) به هنگام سجده) بر زمین می‌گسترانند

لَا يَرِضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ.

از اعمال اندک، خشنود نمی‌شوند

لَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَبِيرَ.

و اعمال فراوان خود را زیاد نمی‌شمارند

فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَهَمُونَ وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ.

بلکه بی‌بسته خود را) به کوتاهی و قصور) متهم می‌سازند و از اعمال خود نگرانند

إِذَا زَكَّى أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ:

أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي.

هرگاه یکی از آن‌ها را مدح و ستایش کنند از آن چه درباره او گفته شده به هراس می‌افتد و می‌گوید: من از دیگران نسبت به خود آگاه‌ترم.

أَنْتَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينِ.

که او را در دین خود قوی می‌بینی

وَ حَزْماً فِي لَيْنِ.

و در عین قاطعیت، نرم‌خو است

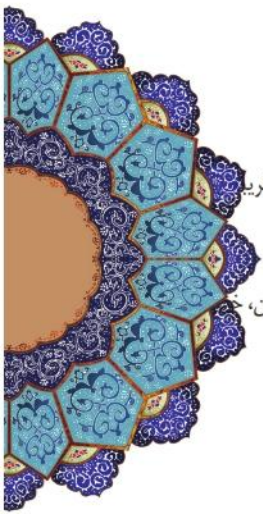
وَ إِيمَاناً فِي يَقِينِ.

دارای ایمانی مملو از یقین

وَ حِرْصاً فِي عِلْمِ.

و حرص در کسب دانش

وَ عِلْماً فِي جِلْمِ.



و آگاهی در عین بردباری

و قَصْدًا فِي غِنَى.

و میانه‌روی در حال غنا و ثروت

و خُشُوعًا فِي عِبَادَةِ.

و خشوع در عبادت

و تَجَمُّلاً فِي فَاقَةِ.

و آراستگی در عین تهیدستی

و صَبْرًا فِي سِدَّةِ.

و شکیبایی در شدائد

و طَلَبًا فِي خَلَالِ.

و طلب روزی حلال

و نَشَاطًا فِي هُدَى.

و نشاط در راه هدایت

و تَخَرُّجًا عَنْ طَمَعِ.

و دوری از طمع

يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ.

پیوسته عمل صالح انجام می‌دهد

و هُوَ عَلَى وَجَلِ.

و با این حال ترسان است (که از او پذیرفته نشود)

يُمَسِّي وَ هَمَّهُ الشُّكْرُ.

روز را به پایان می‌برد در حالی که هم او سپاس‌گزاری

و شکر (خداوند) است

و يُصْبِحُ وَ هَمَّهُ الذِّكْرُ.

و صبح می‌کند در حالی که همه همش یاد خداست

يَبِيْتُ خَيْرًا.

شب را سپری می‌کند در حالی که ترسان است

و يُصْبِحُ فَرِحًا.

و صبح بر می‌خیزد در حالی که شادمان است

خَيْرًا لَمَّا خَيْرٌ مِنَ الْعَفْلَةِ.

ترسان از غفلت‌هایی است که از آن برحذر داشته شده

و فَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ.

و شادمان برای فضل و رحمتی است که به او رسیده

(زیرا روز دیگری از خدا عمر گرفته و درهای سعی و

تلاش را به روی او گشوده است)

يَمْرُجُ الْجَلْمَ بِالْعِلْمِ، وَ الْقَوْلَ بِالْعَمَلِ.

علم را با حلم می‌آمیزد و گفتار را با کردار

قَرِيبًا أُمَّلَهُ.

آرزویش نزدیک

قَلِيلًا زَلَّهُ.

لغزشش کم

خَاشِعًا قَلْبُهُ.

قلبش خاشع

قَانِعَةً نَفْسُهُ.

نفسش قانع

مَنْزُورًا أَكَلَهُ.

خوراکش اندک

سَهْلًا أَمْرُهُ.

امورش آسان

خَرِيضًا دِينَهُ.

دینش محفوظ

مَيْتَةً شَهْوَتُهُ.

شهوت سرکشش مرده

مَكْظُومًا غَيْظُهُ.

و خشمش فرو خورده شده است

الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولُ.

(مردم) به خیر او امیدوار

و الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونُ.

و از شرش در امان‌اند

يَعْقُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ.

کسی را که به او ستم کرده (و پشیمان است)

می‌بخشد

و يُعْطِي مَنْ حَزَمَهُ.

و به آن کس که محرومش ساخته عطا می‌کند

و يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ.

و به کسی که پیوندش را با وی قطع کرده

است، می‌پیوندد

بَعِيدًا فُحْشَهُ.

سخن زشت و خسونت‌آمیز از او دور است

لَيْنًا قَوْلُهُ.

گفتارش نرم و ملایم

غَائِبًا مُنْكَرُهُ.

منکرات از او غایب

خَاصِرًا مَعْرُوفُهُ.

و معروف و کارهای شایسته او حاضر

مُقْبِلًا خَيْرُهُ.

نیکی‌اش روی آورده

مُدْبِرًا شَرُّهُ.

و شرش پشت کرده است

فِي الزَّلَازِلِ وَ قُوْرُ.

در برابر حوادث سخت استوار

و فِي الْمَكَارِهِ صَبُورُ.

و در حوادث ناگوار، شکیبای

و فِي الرِّخَاءِ سَكُورُ.

و به هنگام فزونی نعمت شکرگزار است



پی‌نوشت

- | | |
|------------------|--------------|
| ۳۲. خطبه ۱۱ | ۱. خطبه ۴۲ |
| ۳۳. نامه ۳۱ | ۲. نامه ۵۳ |
| ۳۴. حکمت ۱۶۱ | ۳. نامه ۵۳ |
| ۳۵. حکمت ۱۷۳ | ۴. خطبه ۳۳۸ |
| ۳۶. نامه ۵۳ | ۵. حکمت ۱۹۲ |
| ۳۷. نامه ۴۵ | ۶. حکمت ۶۰ |
| ۳۸. خطبه ۲۰۹ | ۷. نامه ۳۱ |
| ۳۹. نامه ۵۳ | ۸. نامه ۳۱ |
| ۴۰. نامه ۵۳ | ۹. نامه ۵۳ |
| ۴۱. نامه ۵۳ | ۱۰. نامه ۳۱ |
| ۴۲. نامه ۲۷ | ۱۱. نامه ۳۱ |
| ۴۳. حکمت ۵۰ | ۱۲. نامه ۳۱ |
| ۴۴. نامه ۵۳ | ۱۳. نامه ۵۳ |
| ۴۵. نامه ۵۳ | ۱۴. حکمت ۲۵ |
| ۴۶. نامه ۶۹ | ۱۵. نامه ۶۹ |
| ۴۷. نامه ۳۱ | ۱۶. نامه ۳۱ |
| ۴۸. نامه ۵۳ | ۱۷. خطبه ۲۸ |
| ۴۹. نامه ۲۷ و ۴۶ | ۱۸. خطبه ۲۱ |
| ۵۰. نامه ۵۳ | ۱۹. حکمت ۱۰۵ |
| ۵۱. نامه ۵۳ | ۲۰. خطبه ۱۵۶ |
| ۵۲. خطبه ۹۶ | ۲۱. نامه ۵۶ |
| ۵۳. خطبه ۳۴ | ۲۲. خطبه ۱۴۶ |
| ۵۴. خطبه ۳۴ | ۲۳. خطبه ۲۱۶ |
| ۵۵. نامه ۵۳ | ۲۴. خطبه ۱۷۴ |
| ۵۶. خطبه ۳۴ | ۲۵. خطبه ۲۴ |
| ۵۷. نامه ۶۲ | ۲۶. نامه ۵ |
| ۵۸. حکمت ۲۹۸ | ۲۷. نامه ۳۱ |
| ۵۹. نامه ۳۱ | ۲۸. نامه ۳۱ |
| ۶۰. نامه ۳۱ | ۲۹. نامه ۵۳ |
| ۶۱. حکمت ۱۱ | ۳۰. خطبه ۹۲ |
| ۶۲. خطبه ۲۷ | ۳۱. نامه ۳۱ |
| ۶۳. خطبه ۳ | |
| ۶۴. نامه ۳۱ | |